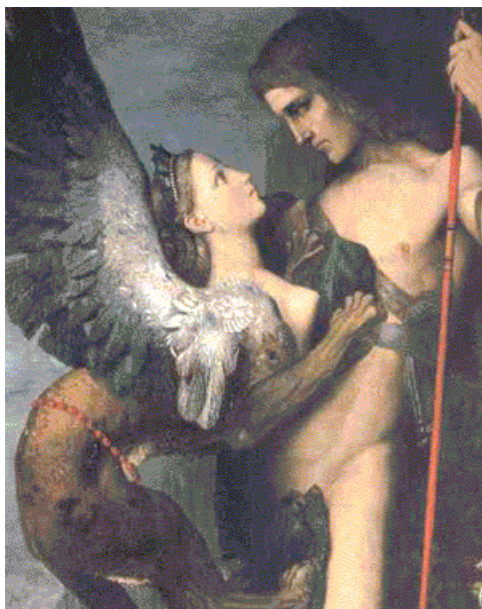


حافظ و فروید
از: دکتر عباس احمدی



تابلوی اودیپوس و ابولہول، اثر گوستاو مورو، ۱۸۶۴ میلادی

گفتمان «عارفانه-عاشقانه» ی حافظ یکی از عناصر تشکیل دهنده ی فرهنگ ایرانی است. در این مقاله می خواهیم این گفتمان را از دیدگاه روانشناسی مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهیم و نشان بدهیم که از نظر مکتب روانشناسی فرویدی:

- ۱ - «مغیچه ی باده فروش» سمبول مادری است که به علت درج‌ازدن (=فیکساسیون) پسر در مرحله ی «فالیک» به صورت «زنی با آلت تناسلی مردانه» در آمده است.
- ۲ - مبارزه با فقیه و فقیه کشی، سمبول و فرانمود پدر کشی است.
- ۳ - عشق عرفانی، نسخه ی والایش یافته ی جماع اودیپی است.

۱- زنی با آلت تناسلی مردانه

از نظر سیر تکامل جنسی، کودک از سه مرحله می گذرد:

مرحله ی اول، مرحله ی دهانی یا «اورال» است. در این مرحله، مرکز اصلی لذت، دهان است. کودک با مکیدن و گازگرفتن و بلعیدن، خود را ارضا می کند و از این راه لذت می برد. مکیدن لب جام و خوردن شراب، فرانمود و نشانه و یاد آور مکیدن پستان مادر و خوردن شیر در دوره ی نوزادی است.

مرحله ی دوم، مرحله ی مقعدی یا «آنال» است. در این مرحله، مرکز اصلی لذت، مقعد است. کودک

از راه «دفع مدفوع»، خود را ارضا می کند و از این راه لذت می برد.

مرحله ی سوم، مرحله ی «آلتی» یا «فالیک» است. در سن سه سالگی، کودک وارد مرحله ی «فالیک» می شود. این مرحله تا هفت سالگی طول می کشد. در این مرحله، مرکز اصلی لذت جنسی در پسر ها، آلت تناسلی مردانه است. در مرحله ی «فالیک»، پسر بچه می پندارد که همه کس منجمله خواهر و مادرش نیز دارای آلت تناسلی مردانه اند. اگر کودک در این مرحله در جا بزند و یا به قول فروید دچار «فیکساسیون» شود، معشوق ایده آل او زنی خواهد بود با آلت تناسلی مردانه.

نزدیک ترین موجود به این معشوق خیالی، مردی است که دارای صفات زنانه باشد. یعنی مردی که از نظر خصوصیات ظاهری شبیه به زنان باشد اما از نظر باطنی، دارای آن شرط اصلی یعنی دارای «آلت رجولیت» باشد. این معشوق ایده آل و این هرمافرودیت دوجنسی، در غزلیات حافظ، به صورت مغیچه ی باده فروش (= پسر بچه ی زردشتی) و یا ترسا بچه ی میفروش (= پسر بچه ی ارمنی) ظاهر شده است. باده ای که مغیچه ی باده فروش به شاعر می دهد معادل همان شیری است که مادر به کودک می دهد. هردو، آب زندگانی اند. باین تفاوت که شیر از پستان مادر و باده از لب جام به کام شاعر ریخته می شود. شرابخواری فرانمود و سمبول شیرخواری است.

در شعر حافظ، این مغیچه ی باده فروش، «شیرین پسری» است که هنوز ریش در نیاورده است. شیرین پسری که اگر خون شاعر را بریزد، چون شیر مادر حلالش است:

گر آن «شیرین پسر» خونم بریزد **دلا چون شیر مادر کن حلالش**

اشاره ی ناخود آگاه به نام مادر در این شعر، معنای واقعی «شیرین پسر» را لو می دهد. «شیرین پسر» فرانمود و سمبول و نشانه ی مادری است که کودک آرزوی همآغوشی با او را می کرده است و به علت درجازدن کودک در مرحله ی فالیک به این شکل و شمایل ظهور کرده است. لفظ «شیرین» می تواند یاد آور شخصیت شیرین در داستان شیرین و فرهاد نیز باشد. شیرین در آن داستان فرانمود و سمبول آناهیتا، ایزدبانوی باروری و برکت است. و آناهیتا، به نوبه ی خود، نسخه ی آسمانی شده ی «مادر» در دوره ی مادر سالاری است. بنابراین، اصطلاح «شیرین پسر» می تواند به پسری که فرانمود «شیرین» یا مادر است نیز تفسیر شود. شاعر مجبور است که به این «رود گرامی» دل بدهد، چون مادر دهر پسری بهتر از او ندارد:

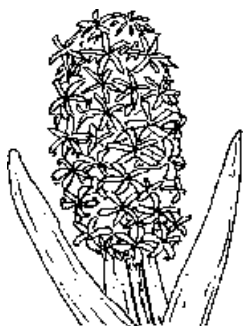
دل به آن «رود گرامی» چه کنم گر ندم **مادر دهر ندارد پسری بهتر ازین**

بازهم اشاره ی ناخود آگاه به لفظ مادر در این شعر، معنای واقعی آن «رود گرامی» را فاش می کند. و یا در شعر زیر:

ای «نازنین پسر» تو چه مذهب گرفته ای **کت خون ما حلال تر از شیر مادرست**

بازهم اشاره ی ناخودآگاه به لفظ مادر، بوسیله ی جریان سیال ذهن، معنای اصلی آن «نازنین پسر» را لو می دهد.

با آن که آلت تناسلی این «شیرین پسر» یا این «رود گرامی» یا این «نازنین پسر» یا این «مغیچه ی باده فروش» در زیر قیای او پنهان است، اما گیسوی دراز و سیاهی که بر دوش اوست، سمبول و نشانه ی «آلت تناسلی مردانه» یا «قضیب» یا «ذکر» است. گل سنبل با آن ساقه ی دراز و کلاله ی کلفتش شبیه به آلت تناسلی مردانه است. حافظ همه جا زلف یار را به سنبل تشبیه کرده است. سنبل که بر دوش معشوق افتاده است، همان «سنبل» است که در مرحله ی فالیک برای پسر بچه ها مرکز انرژی جنسی بوده است.



سنبل (Hyacinth) با آن ساقه ی دراز و کلاله ی کلفتش، شبیه به آلت تناسلی مردانه است و در شعر حافظ سمبول «فالوس» یا «قضیب» می باشد .

معشوق ایده آل حافظ کسی است که زلفش مانند سنبل دراز و سیاه باشد. (سنبل و سرو و حرف الف و عدد یک نیز به خاطر شکل درازی که دارند سمبول «فالوس» و «قضیب» اند. حافظ از این چهار سمبول فالیک، برای توصیف معشوقه ی هرمافرودیت و دوجنسی خود بسیار استفاده کرده است.) بت حافظ، در گرد رخساره ی چون گلش، سایبانی از سنبل دارد.

بتی دارم که گرد گل، ز سنبل، سایبان دارد بهر عارضش، خطی به خون ارغوان دارد

دلداری که با دلشدگان ناز و عتابی دارد، زلفی مانند سنبل دارد:

آن که از سنبل او، غالیه تابی دارد باز با دلشدگان، ناز و عتابی دارد

دلدار حافظ، چشمانی مانند نرگس جادو و زلفانی مانند سنبل هندو دارد:

هم جان بدن دو نرگس جادو نهاده ایم هم دل بدن دو سنبل هندو نهاده ایم

در این شعر، دو نوع گل با دو معنای متفاوت به چشم می خورد: یکی، گل نرگس، که سمبول چشم و چشم، به نوبه ی خود، سمبول آلت تناسلی زنانه است. دیگری، گل سنبل، که سمبول زلف و زلف، به نوبه ی خود، سمبول آلت تناسلی مردانه است. ترکیب نرگس و سنبل در معشوق ایده آل حافظ فرامود و نشانه ی زنی با آلت تناسلی مردانه است که از روی معشوق نخستین یعنی از روی مادر، الگو برداری شده است.

عوام نیز از آلت تناسلی پسر بچه ها به نام «سنبل» نام می برند. ترس از بریده شدن «سنبل» به دست پدر همان ترس از اختگی است که باعث می شود میل به جماع با مادر سرکوب شود و به اعماق ضمیر ناخود آگاه برود تا بعد ها در بزرگی به صورت «مفچه ی باده فروش» از سانسور ضمیر خود آگاه شاعر عبور کرده و آفاق شعر فارسی را زیر سلطه ی خود در آورد.



نرگس (Narcis) با آن حلقه ی میانی اش شبیه به آلت تناسلی زنانه است. در شعر فارسی چشم به نرگس تشبیه شده است. به غیر از چشم، دهان و چاه زنخدان نیز فرانمود و سمبول «مادینگی» است.

در زمان هخامنشیان، اهورامزدا به صورت یک حلقه ی بالدار نشان داده می شد که بر بالای سر شاهان در حال پرواز بود. حلقه همان طور که می دانیم سمبول آلت تناسلی زنانه است. حلقه ی بالدار سمبول مادری است که در دوره ی مدرسالاری از زمین به آسمان رفته است و به صورت خدا در آمده است. حلقه ای که هنگام نامزدی به دست می کنید، نشانه ی حلقه ی مقدس مادری و فرانمود آن «شکاف» مقدس زنانه است. انگشتر سلیمان و انگشتر پادشاهان و حلقه ی پیمان میترا نیز همگی سمبول آلت تناسلی زنانه اند. فروکردن انگشت دست در این حلقه ی مقدس معادل عمل جماع و یکی شدن با آن مادر آسمانی است. انگشتی که در حلقه ی انگشتری فرو می کنید، نقش «قضیب» یا «فالوس» یا «ذکر» را به عهده دارد. حلقه ی انگشتری نیز نقش آن «شکاف» مقدس را بازی می کند که بازگشت همه به سوی اوست. بعدها، یعنی در زمان ساسانی، پیکره ی مردی با ریش بلند، به حلقه ی بالدار هخامنشی اضافه شد و اهورامزدا به صورت مردی بالدار در آمد، اما حتی در این نقوش نیز، حلقه ی مقدس اولیه، همچنان حفظ شده است و مرد ریش دار که فرانمود نظام پدر سالاری است، حلقه ای در دست دارد. حلقه ای که قدمت آن به دوران مادر سالاری می رسد. حلقه ای که نسخه ی آسمانی شده ی آلت تناسلی زنانه است. حلقه ای که در شعر حافظ به صورت گل نرگس از آسمان به زمین آمده است.

ردپای این حلقه ی مقدس در همه جا هست: هاله ی نورانی ای که به گرد سر مقدسین نقاشی می کنند، نشانه ی این حلقه ی مقدس زنانه است. تاجی که بر سر شاهان می بینیم مظهر این حلقه ی مقدس زنانه است. عمامه ای که بر سر می بندند، مظهر این حلقه ی مقدس زنانه است. از این نظر، عمل تاجگذاری نوع جماع مقدس با آن مادر خدای اولیه است. در این جماع مقدس، سر پادشاه نقش قضیب را بازی می کند. عمامه در مراسم عمامه گذاری همان نقش تاج در مراسم تاجگذاری را به عهده

دارد.

۲ - فقیه کشتی سمبول پدر کشتی

پسر در دوران کودکی به مادر خود عشق می ورزد و آرزو می کند با مادر خود همبستر شود. این عشق ممنوع توسط پدر به شدت سرکوب می شود و به ضمیر ناخود آگاه رانده می شود. نطفه ی دشمنی با پدر در این مرحله بسته می شود. پسر آرزو می کند پدر خود را بکشد و او را از سر راه بردارد. در تعبیر رویا و در روانشناسی فروید، شاه و شیخ نماد و فرمانود پدر اند. در شعر حافظ، میل به پدر کشتی به صورت میل به مبارزه با فقیه در آمده است. واعظ یا محتسب یا فقیه، سمبول و نماد و مظهر و فرمانود و نشانه ی پدری است که باید از سر راه برداشته شود تا شاعر به وصال معشوق، که همان مادر است برسد. واعظ نشانه ی پدری است که پسر را از همبستری با مادر منع می کرده است، اما خود چون به خلوت می رفته آن کار دیگر را می کرده است، یعنی با مادر همبستر می شده است:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند **چون به خلوت می روند «آن کار» دیگر می کنند**

ریاکاری یکی از خصیصه های پدر است زیرا او با آن که از رطب وصال مادر برخوردار است، اما پسر را از خوردن رطب منع می کند. خصیصه ی ریاکاری بر شخصیت های منفور دیوان حافظ مانند واعظ و محتسب و فقیه برون افکنی شده است:

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب **چون نیک بنگری، همه تزویر می کنند**

ویا:

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز **مستست و در حق او کس این گمان ندارد**

ویا:

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد **قصه ی ماست که در هر سر بازار بماند**

این ریاکاری و فسق و تزویر، سمبول و فرمانود آن ریاکاری نخستین در مثلث «مادر - پسر - پدر» است. پدرریاکار باید کشته شود. پدری که پسر را از عشق ورزی به مادر منع کرده است ولی خود چون به خلوت رفته است «آن کار» دیگر را کرده است. در دیوان حافظ، عقده ی پدر کشتی، در لباس «محتسب کشتی» و «فقیه کشتی» ظهور کرده است و این میل سرکوفته ی دوران کودکی با لباس مستعار از سانسور ضمیر خود آگاه عبور کرده است و به صورت غزلیات عرفانی و الایش یافته است. خواننده ی شعر حافظ از این «پدر کشتی» سمبولیک که در لفافه ی «فقیه کشتی» پیچیده شده است، ناخود آگاه، لذت می برد، زیرا او نیز چون شاعر در چنبره ی این میل سرکوفته، اسیر است.

در مثلث عشقی «مادر - پسر - پدر»، رقیب عشقی پسر است. اوست که مادر را در کنار خود دارد. اوست که در آغوش مادر می خوابد. پسر جوان چون مادر را در کنار خود نمی یابد، از خود می پرسد که آن «شاه وش ماه رخ زهره جبین» در آغوش که می خوابد و همخانه ی کیست:

یارب آن شاه وش ماه رخ زهره جبین **در یکتای که و گوهر یكدانه ی کیست؟**

حالیا خانه برانداز دل و دین منست **تا در آغوش که می خسبد و همخانه ی کیست؟**

پسر جوان به زودی در می یابد که دلدار (=مادر) در آغوش رقیب (= پدر) است و رقیب در حرم وصال و او در چنبره ی درد و حرمان است:

روا مدار خدایا که در حریم وصال
رقیب محترم و حرمان نصیب من باشد

رقیب در این جا فرامود و سمبول و نشانه ی آن رقیب نخستین یعنی مظهر پدر است. رقیبی که لحظه ای چشم برهم نمی نهد تا پسر به وصال مادرش برسد:

خدا را ای رقیب امشب، زمانی دیده بر هم نه که من با لعل خاموشش، نهانی صد سخن دارم

رقیبی که شاعر آرزوی مرگش را می کند:

یا وفا یا خیر وصل تو یا مرگ رقیب
شود آیا که فلک زین دو سه کاری بکند؟

آرزوی «مرگ رقیب» همان آرزوی «پدر کشی» است و «رقیب» و «فقیه» دو جلوه از یک شخصیت واحدند که باید کشته شوند. این همان «حجابی» است که باید از میان عاشق و معشوق برداشته شود تا پسر به وصال مادر برسد و با او یکی شود و دوباره به رحم مادر بازگردد. مقصود از «حجاب»، همان شخصیت درونی شده ی پدر است. پدری که زمانی منبع بیرونی مجازات ها و سرکوب ها بوده است، اکنون به صورت «سوپر ایگو» (Superego) یا «حجاب» یا «عقل جزوی» به درون ذهن پسر آمده است و وظیفه ی سرکوب «اید» (Id) را به عهده دارد. در افراد عادی، کشاکش بین سوپر ایگو و اید منجر به تشکیل «ایگو» (Igo) می شود. اما در بیشتر هنرمندان، «اید» زیر بار زورگویی های «سوپر ایگو» نمی رود و سعی دارد زنجیرهایی را که سوپر ایگو به دست و پای او پیچیده است پاره کند و «حجابی» را که در سر راه «اید» قرار گرفته است از میان بردارد.

«حجاب راه» تویی، حافظ، از میان برخیز
خوشا کسی که در این میان «بی حجاب» رود
و یا:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود «حجاب» خودی، حافظ، از میان برخیز
و یا:

«حجاب» چهره ی جان می شود، غبار تنم
خوشا دمی که از آن چهره پرده بر فکنم.

حافظ از این حجاب درونی شده، به عنوان «غبار تن» و «حجاب راه» نام می برد و می خواهد این حایل بین عاشق و معشوق را از میان بردارد. این «کشف حجاب»، جذبه ی خلسه آوری برای مردمی که در چنبره ی «سوپر ایگو» اسیرند دارد و به آن ها نوعی تشریف ناخودآگاه عرضه می کند. «دیوانگی» در معنای عرفانی آن یعنی طغیان علیه «سوپر ایگو» و «عقل جزوی» و مقررات درونی شده ی اجتماعی. «دیوانگی» یعنی شورش علیه آن پدر درونی شده ی سرکوبگر. «دیوانگی» همیشه با عشق عرفانی که نوعی آرزوی جماع با مادر است همراه می باشد.

مگر دیوانه خواهم شد، در این سودا که شب تا روز
سخن با ماه می گویم، پری در خواب بینم
و یا:

«شاهد عهد شباب» یا دلدار دوره ی جوانی، فرامود و نشانه ی آن دلدار نخستین یعنی مظهر مادر است که عشق به او همراه با جنون و دیوانگی است.

۳ - عشق عرفان نسخه ی والایش یافته ی عشق اودیپی

در مثلث اودیپی «پسر - مادر - پدر»، خدا یا معشوق فرامود مادر است. خدا شخصیتی مونث دارد. «الرحمان و الرحیم» است مهربان و بخشنده است. همه چیز به نام این خدای بخشنده ی مهربان آغاز می شود. این خدای مونث صاحب بهشت است. «بهشت» زیر پای اوست. پرستش چنین خدایی، انعکاس احساسات فاعلیت در زمان کودکی و آرزوی «سوار شدن» بر مادر است تا به بهشتی که زیر پای اوست «دخول» کند.

اما گاهی که سرکوب بسیار شدید است، پسر دست از مادر می شوید و برای خشنودی پدر، نقش مادر را به عهده می گیرد. در این موارد است که خدا یا معشوق فرامود پدر می شود و حالت مذکر پیدا می کند. این خدای مذکر دیگر «الرحمان و الرحیم» نیست بلکه «قاسم الجبارین» است. «مکار» است. انتقام گیر است. جهنم زیر پای اوست. پرستش چنین خدایی انعکاس احساسات مفعولیت در زمان کودکی و آرزوی «سواری دادن» به پدر است. پدری جبار و مکار و انتقام گیر که بهشت کودک را به دوزخی سهمگین تبدیل کرده است. تنها هدف کودک ارضای تمایلات جنسی این پدر آسمانی است. پسر، هنگام عبادت، مانند مفعولی که آماده ی سواری دادن است بر زمین زانو می زند و خود را «تسلیم» این خدای جبار آسمانی می کند. آیین «مفعولیت» و «تسلیم» در حال عبادت، مشخصه ی نظام های جبار پدر سالار است. باید در برابر این خدای جبار تعظیم کرد. باید در برابر این خدای ظالم سجده کرد. باید در برابر این خدای ستمگر پیشانی بر خاک بردگی و عبودیت نهاد. باید عابد بود. باید عبادت کند. عابد و عبادت از ریشه ی عبد می آید که به معنای بندگی و بردگی است. در این نظام های پسرکش و ضد اودیپی، پسر چاره ای جز زانو زدن و «مفعول بودن» و «سواری دادن» ندارد. پسری که «تسلیم» نشود مانند سهراب به زخم دشنه ی رستم پسرکش، کشته خواهد شد.

عشق عرفانی حافظ از نوع اول است. میل به یکی شدن با معشوق ازلی که با اصطلاحات عرفانی بیان شده است همان میل جماع با مادر است. مادری که مهر او با شیر اندرون شده است و با جان به در خواهد شد. عشق عرفانی نیز مانند عشق اودیپی از سه مرحله عبور می کند:

۱- در مرحله ی اول، عارف، در باغ ملکوت، در کنار معشوق ازلی، بسر می برد. او در سر کوی دلدار منزل دارد و دیده اش از خاک در محبوب روشن است:

یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود **دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود**

این مرحله، معادل زمانی است که کودک در آغوش مادر بسر می برد و از عشق او برخوردار است. این مرحله ی وصل اولیه است:

روز وصل دوستداران یاد باد **یاد باد آن روزگاران یاد باد**

۲- در مرحله ی دوم، عارف از این معشوق ازلی جدا می افتد و دچار هجران می شود. روز و شب خواب به چشمانش نمی آید و از هجر دلدار، چون شمع، گریان است:

روز و شب خوابم نمی آید به چشم غم پرست بسکه در بیماری هجر تو گریانم شو شمع
و یا:

اگر به دست من افتد فراق را بکشم که روز هجر سیه باد و خان و مان فراق
این مرحله ی هجران، معادل مرحله ای است که کودک از آغوش مادر جدا می افتد و از او دور می ماند.

۳- در مرحله ی سوم، عارف آرزو می کند که حجاب و مانع بین خود و معشوق را از میان بردارد و به وصال آن دلدار ازلی برسد. عارف از معشوق می خواهد که شبی او را به وصل خود سرافراز کند تا ایوان دلش از دیدار او مانند شمع روشن گردد:

سر افزام کن شبی از «وصل» خود، ای نازنین تا منور گردد، از دیدارت، ایوانم چو شمع
و یا:

مژده ی «وصل» تو کو کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
این مرحله معادل آرزوی پسر برای از میان برداشتن پدر و جماع با مادر است.

رابطه ی عرفانی بین عارف و دلدار مانند رابطه ی اودیپی بین پسر و مادر است. زیرا هردوی این رابطه ها بر اساس «وصل» ساخته شده اند. وصال در لغت به معنای وصل شدن به یکدیگر است و مقصود از آن همآغوشی و همبستری و جماع است، عشق عرفانی فرانمود جماع اودیپی است. به عبارت دیگر، عشق اودیپی، در لفافه ی عشق عرفانی پیچیده شده است تا از سانسور ذهن شاعر عبور کند و به صورت غزل عرفانی والایش یابد. خواننده شعر از خواندن غزل عرفانی لذت می برد زیرا او نیز مانند شاعر اسیر عقده ی پدر کشی است و ناخودآگاه آرزو می کند تا پدر خود را از میان بردار و با مادر خود جماع کند و خود پدر خود شود.

نتیجه گیری

در این مقاله نشان دادیم که از نظر مکتب فرویدسم:

۱- «مغیجه ی باده فروش»، سمبول مادری است که به علت درجاذدن (=فیکساسیون) پسر در مرحله ی «فالیک» به صورت «زنی با آلت تناسلی مردانه» در آمده است.

۲- مبارزه با فقیه و فقیه کشی، سمبول و فرانمود پدر کشی است.

۳- عشق عرفانی، نسخه ی والایش یافته ی جماع اودیپی است.

Web Site: <http://news.gooya.com/ahmadi.php>

Email: abbas.ahmadi@mailcity.com

File: Maghaaleh02.vnf